

مسابقه خاطره نویسی اورژانس پیش بیمارستانی استان همدان

نام و نام خانوادگی: محمد بگلریگی	نام پدر: حسن	تاریخ: ۱۴۰۲/۰۶/۲۰
موضوع خاطره: به سوی بهترین یاور	نام پایگاه: آزادراه ۲ فامنین	تلفن همراه: ۰۹۱۸۵۰۴۹۰۵۲

شرح خاطره:

اوایل مسافرت های ایام اربعین حسینی ۱۴۰۲ بود و من بسیار ناراحت بودم از اینکه نتوانستم شرایط لازم را برای شرکت در راهپیمایی عظیم اربعین داشته باشم ولی در هر صورت خوشحال بودم از اینکه میتوانم در آزادراه ساوه همدان که محل تردد بیشتر زائران کربلا میباشد کمک اندکی کرده باشم.

تا جایی که در خاطرم هست ساعت حوالی ۲۱:۰۰ بود که ناگهان آسایار پایگاه آزادراه ۲ به صدا در آمد، ماموریت تصادف پراید وانت و نیسان، به آدرس آزادراه همدان ساوه و روی پل زرق. پس از رسیدن به محل، پرسنل هلال احمر در حال آزادسازی مصدوم بودند، پس از رهاسازی و فیکس کردن کد و سپس فیکس کردن بر روی لانگ مصدوم را به داخل آمبولانس منتقل کرده و اقدامات لازم را انجام داده و سریعاً به بیمارستان اعزام شدیم.

در مسیر در حال شرح حال گرفتن از مصدوم بودم که متوجه شدم بی حساب اشک می ریزد. احساس کردم که به خاطر حادثه نگران و ناراحت است. اندکی با او صحبت کردم تا شاید بتوانم از لحاظ شرایط روانی به او کمکی کرده باشم ولی هم چنان به اشک ریختن ادامه می داد. ناگهان گفت: "به خدا او کمکم کرد اگر او نبود من قطعاً مرده بودم. او گفت نمیزارم بروی"

گفتم: "می شود واضح تر توضیح بدهید که چه شده است؟ چه کسی کمکتان کرد؟" گفت: "بعد از اینکه با سرعت به نیسان برخورد کردم، یک لحظه احساس کردم که پاهایم گیر کرده و دیگر تکان نمیخورد، در همان شرایط شروع به گفتن شهادتین کردم ولی یک لحظه چشمم به جلوی خودرو افتاد، مردی خوش چهره، با ریش های بلند و زیبا، سوار بر اسب آمد و گفت: "من نمیزارم بمیری، الان وقت مردنت نیست، این روزها متعلق به من است و من کمکت میکنم" تا این جمله هارا شنیدم انگار جان دوباره ای گرفتم و شروع به کمک خواستن کردم. دیدم که خودروهای عبوری برای کمک به من نکه میدارند. دوباره به جلو نگاه کردم ولی دیگر کسی را ندیدم ولی الان چهره زیبایش جلوی چشمم هست. آقا شما نمیدونید او چه کسی بود؟" و من با اینکه اشک از چشمانم جاری بود دیگر جوابی برای سواش نداشتم...

ادامه داد: "میدانم میدانم حتماً از اهل بیت بوده است (مصدوم سنی مذهب بودند) گفتم: "بله همان ها هستند که در همه ی این شرایط به داد ما میرسند و برایشان دین و مذهب و شرایط مقابل هیچ فرقی ندارد. شروع به راز و نیاز به زبان کردی کرد: خدایا!!! خیلی خوبی، خیلی خیلی خوب... اون واقعا چه کسی بود که مرا نجات داد؟؟!"

و در آخر گفت: "حتماً پس از بهبود یافتنم به پابوسی خواهم رفت و از او تشکر خواهم کرد"

به بیمارستان رسیدیم و مصدوم را تحویل داده و در مسیر برگشت با خودم میگفتم: آقا جان؛ شما واقعا با دل ها چکار کرده اید که هر کسی با هر دین و مذهبی عاشق شماست و همیشه به یاد شما و زیر لب شما را صدا میزند "یا حسین"

مسابقه خاطره نویسی اورژانس پیش بیمارستانی استان همدان

*تمام خاطره نوشته شده بر اساس اتفاقات ماموریت ذکر شده و گفته های مصدوم بوده است وبنده فقط روایت کننده ماجرا

هستم.

